یادداشت

افکار عمومی و منطق محاسبه قدرت

هادی آخوندی نعمت‌آباد
تحلیلگرسیاسی

سیاست را نمی‌توان فقط از دریچه آنچه در خیابان‌ها، رسانه‌ها یا تریبون‌های رسمی دیده و شنیده می‌شود، فهم کرد. آنچه در عرصه عمومی ظاهر می‌شود، بخشی از واقعیت سیاست است، اما همه آن نیست.

در کنار این سطح آشکار، سطح دیگری نیز وجود دارد که در آن تصمیم‌ها بر پایه محاسبه قدرت، منافع ملی، فرصت‌ها، محدودیت‌ها و ارزیابی هزینه‌ها اتخاذ می‌شوند. این دو سطح همواره بر یکدیگر منطبق نیستند. جامعه براساس تجربه‌های تاریخی، باورهای سیاسی، ارزش‌های فرهنگی و احساسات جمعی به رویدادها واکنش نشان می‌دهد، در حالی که دولت‌ها ناچارند علاوه بر این عوامل، پیامدهای امنیتی، اقتصادی و بین‌المللی تصمیمات خود را نیز در نظر بگیرند. به همین دلیل، سیاست‌گذاری اغلب در نقطه تلاقی میان خواسته‌های عمومی و ضرورت‌های راهبردی شکل می‌گیرد.

استیون لوکس در تحلیل مفهوم قدرت توضیح می‌دهد که قدرت تنها در تصمیم‌های آشکار قابل مشاهده نیست، بلکه در تعیین دستور کار و شکل‌دهی به گزینه‌های پیش‌روی تصمیم‌گیران نیز حضور دارد. از این منظر، آنچه جامعه می‌بیند و آنچه در فرایند تصمیم‌گیری رخ می‌دهد، الزاما یکسان نیست. فهم سیاست مستلزم توجه هم‌زمان به هر دو سطح است. روابط ایران و آمریکا نمونه‌ای روشن از این پیچیدگی است. در بیش از چهار دهه گذشته، تقابل با آمریکا به یکی از عناصر مهم گفتمان سیاسی جمهوری اسلامی تبدیل شده است. مجموعه‌ای از تجربه‌های تاریخی، اختلاف‌های سیاسی و منازعه‌های منطقه‌ای موجب شده است آمریکا در بخش مهمی از ادبیات رسمی و نیز در ذهن بخشی از جامعه ایران به‌عنوان دشمن یا تهدید شناخته شود. در نتیجه، هرگونه مذاکره یا توافق با آمریکا همواره با حساسیت‌های سیاسی و اجتماعی همراه بوده است.

در مقابل، بخشی دیگر از جامعه و برخی تحلیلگران معتقدند مدیریت اختلافات از مسیر دیپلماسی و کاهش تنش می‌تواند فرصت‌هایی برای ثبات اقتصادی، کاهش فشارهای خارجی و بهبود شرایط کشور فراهم کند. از این‌رو، درباره نحوه مواجهه با آمریکا در جامعه ایران اجماع کامل وجود ندارد و دیدگاه‌های متفاوتی قابل مشاهده است. تحولات اخیر و افزایش تنش‌ها، این اختلاف دیدگاه‌ها را بیش از پیش آشکار کرده است. در چنین شرایطی، بخشی از افکار عمومی ممکن است بر ادامه تقابل و پاسخ متقابل تأکید داشته باشد، در حالی که در سطح تصمیم‌گیری سیاسی، گزینه گفت‌وگو و مدیریت بحران در دستور کار قرار گرفته است. همین وضعیت پرسشی مهم را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه چگونه ممکن است سیاست رسمی به سمت مذاکره حرکت کرده، در حالی که فضای عمومی همچنان تحت تأثیر احساسات ناشی از تقابل قرار دارد؟

پاسخ را باید در منطق تصمیم‌گیری دولت‌ها جست‌وجو کرد. دولت‌ها براساس شرایط ثابت عمل نمی‌کنند. تغییر محیط امنیتی، تحولات اقتصادی، موازنه‌های منطقه‌ای و شرایط بین‌المللی می‌تواند آنها را به بازنگری در ابزارها و روش‌های خود وادار کند. در چنین شرایطی، مذاکره با یک رقیب یا حتی دشمن دیرینه، الزاما به معنای تغییر هویت سیاسی یا فراموش‌کردن اختلافات گذشته نیست، بلکه ممکن است نتیجه این ارزیابی باشد که ادامه یک مسیر هزینه‌های بیشتری نسبت به تغییر آن ایجاد می‌کند.

ماکیاولی قرن‌ها پیش بر این واقعیت تأکید کرده بود که سیاست عرصه تصمیم‌گیری در جهان واقعی است؛ جهانی که در آن حکومت‌ها ناچارند میان آرمان‌ها، اهداف و محدودیت‌های موجود توازن برقرار کنند. تاریخ روابط بین‌الملل نیز نشان می‌دهد که بسیاری از دشمنان دیرینه، زمانی که منافع و شرایط اقتضا کرده است، گفت‌وگو و مذاکره را به‌عنوان ابزاری برای مدیریت اختلافات برگزیده‌اند. بااین‌حال، تصمیم سیاسی زمانی به نتیجه مطلوب می‌رسد که بتواند شکاف میان منطق قدرت و برداشت عمومی را مدیریت کند. هرچه فاصله میان احساسات جامعه و تصمیم اتخاذشده بیشتر باشد، هزینه سیاسی اجرای آن نیز افزایش می‌یابد. به همین دلیل، دولت‌ها تنها با مسئله اتخاذ تصمیم مواجه نیستند، بلکه باید بتوانند چرایی آن تصمیم را نیز برای افکار عمومی توضیح دهند. در این نقطه است که رابطه میان قدرت سیاسی و جامعه اهمیت پیدا می‌کند. یورگن هابرماس بر نقش حوزه عمومی و اهمیت ارتباط میان حکومت و افکار عمومی تأکید می‌کند. از این منظر، اقناع جامعه صرفا یک اقدام تبلیغاتی نیست، بلکه بخشی از فرایند حکمرانی است. تصمیمی که نتواند در جامعه فهم و پذیرش نسبی ایجاد کند، با موانع و هزینه‌های بیشتری مواجه خواهد شد. در این مقطع حساس که فرصتی برای گفت‌وگو میان ایران و آمریکا فراهم شده است، موفقیت تنها به توافق میان دولت‌ها وابسته نخواهد بود، بلکه به میزان توانایی طرف‌های تصمیم‌گیر در تبیین ضرورت‌ها و اهداف آن برای افکار عمومی نیز بستگی خواهد داشت؛ زیرا اختلافات میان دو کشور صرفا محدود به یک موضوع نیست و ابعاد سیاسی، اقتصادی، منطقه‌ای و امنیتی متعددی را در بر می‌گیرد.

در نهایت، سیاست نه صرفا عرصه احساسات عمومی است و نه‌فقط میدان محاسبات قدرت؛ جامعه با حافظه تاریخی، ارزش‌ها و نگرانی‌های خود به تحولات واکنش نشان می‌دهد و دولت‌ها با توجه به محدودیت‌ها و منافع خود تصمیم می‌گیرند. فهم دقیق سیاست زمانی امکان‌پذیر است که هر دو سطح را هم‌زمان ببینیم؛ هم آنچه در عرصه عمومی جریان دارد و هم آنچه در فرایند تصمیم‌گیری شکل می‌گیرد. سیاست در نهایت هنر مدیریت همین فاصله است؛ فاصله میان افکار عمومی و منطق محاسبه قدرت.

چگونه مگامال‌ها از فضای مصرف به ابزاری برای انباشت سرمایه و انتقال هزینه به جامعه تبدیل شدند؟

پشت ویترین مگامال‌ها

عطیه رفیع
پژوهشگرشهری

در شمال و غرب تهران، اغلب در همان چند منطقه‌ای که زمین گران و سرمایه متمرکز است، مال‌ها یکی پس از دیگری سر برآورده‌اند. پارادوکس اینجاست که این غول‌ها در سال‌هایی روییدند که اقتصاد ایران در رکود و تورم مزمن دست‌وپا می‌زد و قدرت خرید مردم سقوط می‌کرد. چگونه می‌شود در میانه رکود مصرف، این‌همه فضای مصرف ساخت؟ گویاترین نمونه آن نیز در غرب تهران ایستاده: ایران‌مال، با زیربنایی نزدیک به دو میلیون مترمربع در منطقه ۲۲. پاسخ متعارف دو روایت دارد: یکی این ساخت‌وسازها را به نشانه «توسعه و مدرن‌شدن شهر» می‌ستاید، دیگری آنها را صرفا «آشفتگی بصری و ترافیکی» می‌خواند. اما هر دو یک چیز را نادیده می‌گیرند: اینکه شاید این بناها اساسا برای کارکردی که ادعا می‌کنند ساخته نشده باشند و کارکرد اصلی‌شان در طبقات تجاری‌شان پنهان باشد. ایده اصلی این گزارش همین است: مال در ایران، پیش از آنکه مکان خرید باشد، یک ابزار مالی است. در اقتصادی که تورم مزمن ارزش پول را می‌بلعد و بازارهای مولد بی‌ثبات‌اند، سرمایه بزرگ دنبال پناهگاهی برای حفظ ارزش خود می‌گردد و آن را در آجر و بتن شهری می‌یابد. اینکه مشتری‌ای هم بیاید یا نه، در منطق مالی پروژه مسئله دوم است.پروژه ایران‌مال در سراسر این یادداشت نه نمونه متعارف، که حد نهایی این منطق در نظر گرفته شده است. آنچه در مال‌های دیگر نرم و پوشیده پیش می‌رود، در ایران‌مال آشکار و قابل سنجش است و درست به همین دلیل، بهترین آینه برای دیدن کل الگوست. نخست باید به موتور محرک نگاه کنیم: چرا سرمایه به آجر می‌گریزد.

مال به‌مثابه گاوصندوق بتنی: اقتصاد سیاسی گریز سرمایه

در ایران که نرخ تورم سال‌هاست دورقمی مانده، نگه‌داشتن ثروت به شکل پول نقد یعنی تماشای آب‌شدن تدریجی آن. در چنین فضایی، سرمایه دنبال جایی می‌گردد که ارزش را حفظ کند و از دسترس تورم در امان بماند و زمین و مستغلات شهری، یکی از امن‌ترین نقاط هستند. این همان چیزی است که دیوید هاروی «تثبیت فضایی» (spatial fix) می‌نامد: وقتی سرمایه با مازاد انباشت روبه‌رو می‌شود -پولی که جای سودآور برای سرمایه‌گذاری نمی‌یابد- آن را به سمت ساخت‌وسازهای بزرگ‌مقیاس شهری هدایت می‌کند تا هم افت ارزش را به تعویق بیندازد و هم مازاد سرگردان را در کالبد بتن «تثبیت» کند. مال، تجسد تمام‌عیار این منطق است: نه پاسخی به نیاز مصرفی شهر، بلکه مخزنی برای رسوب سرمایه‌ای که جای دیگری برای رفتن ندارد؛ گاوصندوقی از بتن. در ایران این منطق چهره‌ای بانکی پیدا کرده است. نظام بانکی که قرار بود سپرده‌ها را به سمت تولید هدایت کند، در دو دهه اخیر به «بنگاه‌داری» چرخیده است: انباشت گسترده املاک و مستغلات و ساخت برج و مجتمع، تا جایی که بانک‌ها خود به بازیگران اصلی بازار ملک بدل شده‌اند و بخش بزرگی از دارایی‌شان در آجر و بتن منجمد مانده است. مال یکی از خروجی‌های همین منطق است و ایران‌مال نقطه‌ای است که این درآمیختگی به نهایت می‌رسد؛ جایی که بانک دیگر فقط تأمین‌کننده یا واسطه نیست، بلکه خود سازنده است. بانک آینده با بودجه‌ای بیش از ۲۲ هزار میلیارد تومان، سازنده این مجموعه شد. ابعاد این درآمیختگی چنان است که برخی تحلیلگران دیگر بانک آینده را بانکی متعارف نمی‌دانند، بلکه آن را «ابزاری مالی برای تأمین هزینه ساخت ایران‌مال از طریق جذب سپرده‌های مردم» توصیف می‌کنند. در این حالت حاد، رابطه وارونه می‌شود: این مال نیست که محصول فعالیت بانکی است، بلکه بانک به ماشینی برای تغذیه مال بدل می‌شود. اما این گاوصندوق بتنی ویژگی تعیین‌کننده‌ای دارد که آن را از سرمایه‌گذاری مولد جدا می‌کند: ارزشش نه از فعالیت اقتصادی‌اش، که از خود موجودیتش به عنوان دارایی می‌آید. مالی که نیمی از مغازه‌هایش خالی است باز هم برای مالک سرمایه‌دارش کار می‌کند، چون آنچه اهمیت دارد ارزش ملک متورم‌شونده و توان آن در جذب تسهیلات است، نه رونق کسب‌وکار. اینجا بذر تناقضی کاشته می‌شود که در فصل‌های بعد می‌شکفد: پروژه‌ای که برای پرشدن طراحی نشده، طبیعی است که خالی بماند. اما این سرمایه چگونه مجوز بلعیدن فضای شهر را به دست می‌آورد؟ اینجا پای بازیگر دوم به میان می‌آید: مدیریت شهری.

ائتلاف ناگفته: شهرداری، بانک و فروش آسمان شهر

تثبیت فضایی سرمایه در کالبد مال، بدون همدستی مدیریت شهری ناممکن است. ریشه این همدستی به تغییری ساختاری در دهه ۱۳۷۰ بازمی‌گردد: وقتی بودجه دولتی شهرداری‌ها قطع و آنها به خودکفایی مالی رانده شدند، ناگزیر دنبال منابع درآمدی تازه گشتند و ساده‌ترینش را در فروش خود شهر یافتند. اصطلاح رایجش «تراکم‌فروشی» است: فروش حق ساخت‌وساز بیشتر، تغییر کاربری و عملا واگذاری آسمان شهر به عنوان کالایی قابل مبادله. درآمد شهرداری تهران تا حد زیادی به همین عوارض وابسته شد؛ در واقع نهادی که قرار بود از منافع شهر دفاع کند، در فروش آن ذی‌نفع شد.

مجرای اصلی این فروش، «کمیسیون ماده ۵» است؛ نهادی با اختیار تغییر کاربری و افزایش تراکم فراتر از طرح تفصیلی. نکته تعیین‌کننده اینجاست که در تهران، برخلاف سایر استان‌ها که ریاست آن با استاندار است، این ریاست به‌طور استثنا با شهردار تهران است، یعنی همان نهادی که از تراکم‌فروشی درآمد کسب می‌کند، خود در رأس مرجع صدور مجوز هم می‌نشیند. این تضاد منافع ساختاری را آمار نیز تأیید می‌کند: بر اساس کارنامه‌ای که شورای عالی شهرسازی در سال ۱۴۰۲ برای عملکرد سال ۱۴۰۱ منتشر کرد، از ۳۵۳ پرونده این کمیسیون، ۳۰۵ پرونده «انتفاعی» و به نفع مالکان خصوصی بوده و فقط ۴۸ پرونده موضوعی و موضعی در راستای منافع شهر. به‌بیان ساده، مدیریت شهری طرح جامع را دور زد و فضای مشاع شهر را به بالاترین قیمت فروخت. در این میان ائتلافی ناگفته اما مستحکم شکل می‌گیرد: میان مدیریت شهری تشنه درآمد و سرمایه مالی بانک‌ها. اما این ائتلاف ضلع سوم پنهانی هم دارد که اینجا نیز ایران‌مال گویاترین آینه است: نهاد ناظر. در ماجرای بانک آینده، بر اساس گزارش‌ها، مالک اصلی برخلاف سقف قانونی ۱۰درصدی مالکیت سهام (موضوع قانون اجرای سیاست‌های اصل ۴۴)، حدود ۷۰ درصد سهام بانک را -مستقیم و از طریق شرکت‌های متعدد- در اختیار داشت و همین‌جاست که این عدد سرنوشت‌ساز می‌شود: سقف ۱۰درصدی برای آن وضع شده که هیچ‌کس نتواند بانک را چون ملک شخصی خود اداره کند و سرنوشت سپرده مردم را یک‌تنه در دست بگیرد. تمرکز نزدیک به ۷۰درصدی، این ترمز را برمی‌دارد: مالک بر مجمع و هیئت‌مدیره مسلط می‌شود، نهادهای نظارتی درونی -بازرس و حسابرس- عملا به منصوبان او بدل می‌شوند و راه برای هدایت بخش بزرگی از منابع بانک به شرکت‌های وابسته همان مالک باز می‌شود. به این ترتیب، ترمز نظارتی درونی از کار می‌افتد و فقط نظارت بیرونی -بانک مرکزی- می‌ماند. بانک مرکزی این تمرکز را در نیمه دوم سال ۱۴۰۰ شناسایی کرد و در آذر همان سال، با مصوبه شورای پول و اعتبار، ۶۰.۳ درصد سهام را به عنوان «سهام مازاد» به وزارت اقتصاد واگذار کرد؛ اما این واگذاری با شکایت سهامداران در دیوان عدالت اداری معلق ماند و در مرداد سال ۱۴۰۲ قطعی شد. همین تأخیر چندساله نکته اصلی است. ضلع سوم ائتلاف، نه حضور نظارت، که غیاب به‌موقع آن است. اما این غیاب را نباید خطای سهوی خواند. نظارتی که سقف قانونی را سال‌ها معلق نگه می‌دارد و فقط پس از تثبیت سرمایه و از کنترل خارج‌شدن زیان‌ها وارد می‌شود، خود به بخشی از سازوکار انباشت بدل می‌شود. همان «تسخیر مقرراتی»: وضعیتی که در آن نهاد ناظر به‌جای مهار سرمایه، عملا زمان و فضای لازم برای تثبیت آن را فراهم می‌کند. دیرکرد نظارت یک تصادف نیست، بلکه شرط امکان ماجراست. آنچه از این ائتلاف سه‌ضلعی -شهرداری ذی‌نفع، تمرکز مالکیت و نظارت دیرهنگام- بیرون می‌آید، همان مگامال است: زمین بزرگ‌مقیاسی که به‌جای فضای عمومی، به ماشینی برای جذب و تثبیت مازاد سرمایه بدل می‌شود و این ماشین کارکرد دومی هم دارد: تولید فضایی که شهروند را نه به عنوان شهروند، که فقط به عنوان مصرف‌کننده به رسمیت می‌شناسد.

فضای استریل: شهروند به‌مثابه مصرف‌کننده

با رسوب سرمایه در کالبد مال، فضا دستخوش دگرگونی‌ای می‌شود که هانری لوفور آن را غلبه «ارزش مبادله» بر «ارزش مصرف» می‌نامد. فضا، پیش از آنکه محلی برای بودن و زیستن باشد، به کالا بدل می‌شود. این دگرگونی صرفا اقتصادی نیست؛ خود را در معماری و قواعد رفتاری مال هم حک می‌کند. برخلاف خیابان یا میدان سنتی که مرزی ندارد و هرکس -فارغ از جیبش- حق حضور دارد، مال فضایی است با مرزهای نمادین و فیزیکی؛ گیت ورودی، دوربین‌های نظارتی و حضور حراست.

این عناصر وظیفه‌ای فراتر از امنیت دارند؛ همچون فیلترهای طبقاتی عمل می‌کنند و دست‌فروش، تهیدست شهری، بی‌خانمان و هر رفتار غیراقتصادی را به نرمی اما سیستماتیک از فضا بیرون می‌گذارند. آنچه لوفور «حق تفاوت» می‌نامید -حق آنکه در فضای شهری متفاوت باشی و باز هم پذیرفته شوی- سرکوب می‌شود. شهروند تنها به یک شرط حق حضور دارد: اینکه پتانسیل مالی خود را در قالب یک سوژه مصرف‌کننده به نمایش بگذارد. آنکه توان مصرف ندارد، نامرئی است.

نتیجه این منطق، تکثیر فضایی است که می‌توان آن را «شبه‌عمومی» نامید که در ظاهر برای همه باز است، اما در عمل حضور را به مصرف مشروط می‌کند. و فاجعه وقتی کامل می‌شود که این فضای شبه‌عمومی جایگزین فضای عمومی واقعی شود. اما اینجا نکته این نیست که فلان سرمایه‌گذار خصوصی «باید با پول خود فضای عمومی مثل پارک می‌ساخت، نه مال»؛ نکته اینجاست که مال در ایران هیچ‌گاه کاملا خصوصی نیست؛ بدون تراکم‌فروشی، تغییر کاربری و مجوز نهادهای عمومی اصلا ساخته نمی‌شود. پس آنچه عموم از دست می‌دهد، «پارکی که یک نفر نساخت» نیست، بلکه حق تصمیم‌گیری درباره این است که زمین محدود و گران شهر -این سرمایه مشترک و تجدیدناپذیر- صرف چه چیزی شود: فضای همگانی یا مخزن سرمایه خصوصی. آن زمین تنها یک بار قابل ساخت است و وقتی تصمیمش از مردم و نهادهای پاسخ‌گو به ائتلاف بانک و شهرداری منتقل می‌شود، جامعه از دخالت در سرنوشت دارایی‌ای محروم می‌شود که به او تعلق داشت. این، همان «سلب مالکیت فضایی» و قطبی‌سازی فضا براساس طبقه است. با این همه، این طرد مطلق نیست. مال‌ها، با همه مرزبندی‌ها، هنوز فضاهایی‌اند که مردم در آنها رفت‌وآمد می‌کنند و همین روزنه‌ای برای نوعی بازپس‌گیری خرد باقی می‌گذارد که در پایان به آن بازمی‌گردیم. اما پیش از آن باید به گویاترین چرخش ماجرا رسید؛ جایی که مال نه‌فقط در نقش شهری‌اش، بلکه در همان نقش مالی‌ای که برایش ساخته شده بود نیز فرومی‌پاشد.

یادمان بدهی: وقتی صندوق امانات می‌ترکد

اگر مال یک ابزار مالی است، باید پرسید این ابزار سرانجام چه بازدهی‌ای داشت. پاسخ، گویاترین فصل ماجراست و اینجا ایران‌مال دیگر فقط نمونه حاد نیست، بلکه موردی است که در آن تمام پیامدهای پنهان الگو یک‌جا و تحت‌اللفظی رخ می‌نماید: ایران‌مال نه‌تنها به‌مثابه فضای شهری، بلکه به‌مثابه پروژه اقتصادی هم فروپاشید. ابعاد ماجرا سرسام‌آور است. حدود ۷۰ درصد از تسهیلاتی که بانک آینده در سال ۱۴۰۲ پرداخت، نصیب شرکت توسعه بین‌الملل ایران‌مال شد و بدهی این پروژه به بانک، براساس فهرست رسمی اربدهکاران بانک مرکزی، بیش از صد هزار میلیارد تومان برآورد شده؛ رقمی که در گزارش‌های رسانه‌ای، با احتساب اصل و سود، تا حدود ۱۲۵ هزار میلیارد تومان هم ذکر شده است. بخش بزرگی از سرمایه بانک در این پروژه قفل شد و بخش عمده وام‌ها معوق و بازنگشته ماند. حاصل آنکه ایران‌مال به یکی از بدهکارترین شرکت‌های کشور بدل شد و سرانجام، صندوق امانات ترکید؛ یعنی همان بانکی که سپرده‌های مردم را در خود گرد آورده بود. در آبان سال ۱۴۰۴ بانک آینده در چارچوب قانون «گزیر» منحل و سپرده‌ها و شعبه‌هایش به بانک ملی منتقل شد.

گزارش کامل را در سایت شرق بخوانید

یادداشت

روایتی از کتابفروش‌های دستفروش خیابانی که هویتش را روی پیاده‌رو ساخته است

انقلاب با ماها انقلابه

نسرین کیایی: گربه سیاه روی کتاب‌های دست‌دوم چمباتمه زده است. میان جلدهای رنگ‌ورورفته‌ای که سال‌ها دست‌به‌دست شده‌اند و حالا روی پیاده‌روی خیابان انقلاب چیده شده‌اند. صاحب بساط می‌گوید اسمش «آلن‌پلو» است؛ نامی که از داستان «گربه سیاه» ادگار آلن‌پو گرفته شده. ظهر است. آفتاب روی آسفالت نشسته و خیابان بوی دود، روغن سوخته پیراشکی و قهوه فوری می‌دهد. صدای اتوبوس‌های بی‌آرتی از وسط خیابان می‌آید، مترو در زیر زمین مسافر جابه‌جا می‌کند و دهان غارمانندش که در جنوب و شمال میدان انقلاب باز است، هر چند دقیقه یک بار از آدم‌ها پر و خالی می‌شود. بلندگوی پلیس راهور از حوالی میدان مدام راننده‌ای را خطاب قرار می‌دهد تا زودتر جابه‌جا شود. در این میان، قلب پیاده‌روهای انقلاب مثل هر روز زیر پای دانشجوها، کتاب‌خوان‌ها، رهگذرها، مسافرین و کارگران سردرگم و البته کتابفروش‌های دستفروش می‌تپد. سال‌هاست درباره خیابان انقلاب به عنوان خیابان کتاب حرف زده می‌شود. از کتابفروشی‌های قدیمی، دانشگاه و فضای فرهنگی آن نوشته‌اند. اما بخش مهمی از حیات این خیابان روی پیاده‌روهایش جریان دارد؛ جایی که ده‌ها کتابفروشِ دستفروش هر روز بساط خود را پهن و شب دوباره همه چیز را جمع می‌کنند. یکی از آنها کتاب‌هایش را در جلدهای پلاستیکی ضخیم پیچیده است. وقتی از او دلیل این کار را می‌پرسم، کتابی را در دست می‌گیرد و می‌گوید: «کاغذها اکسید شدن. دارن از بین می‌رن. پیچیدمشون که بیشتر دوام بیارن. اگر هر بار برای مشتری باز و بسته‌شون کنم، زودتر خراب می‌شن». «داشتن و نداشتن» همینگوی را در همین مشماهای پلاستیکی چندلا می‌خرم، فقط به شرط اینکه تمام صفحاتش باشد. کتابفروش می‌خندد. می‌گوید: «اگه آفتاب بذاره از صبح اینجام، اگر نذاره حتما از عصر هستم. هرچی نداشت برام بیار». حرفش بیش از آنکه شبیه توضیح یک فروشنده باشد، شبیه نگرانی کسی است که مسئول نگهداری شیء ارزشمندی است؛ چیزی فراتر از یک کالا. در خیابان انقلاب، بسیاری از این کتاب‌ها سال‌هاست از چرخه رسمی نشر خارج شده‌اند و فقط در همین بساط‌ها پیدا می‌شوند. کمی آن‌طرف‌تر، کتابفروش دیگری کنار بساطش یک گلدان کوچک گذاشته است. می‌گوید هر روز آن را با خود می‌آورد و شب همراه کارتن‌های کتاب پشت موتور می‌بندد و می‌برد. وقتی می‌پرسم چرا این گلدان را هر روز جابه‌جا می‌کند، پاسخ می‌دهد: «زندگیم اینجاست». این جمله شاید خلاصه نسبت بسیاری از دستفروش‌های کتاب با خیابان انقلاب باشد. برای آنها اینجا فقط محل کسب درآمد نیست؛ بخشی از زندگیِ روزمره و هویت فردی‌شان است. بعضی از آنها توانسته‌اند با مغازه‌داران اطراف کنار بیایند و شب‌ها کارتن‌های کتاب را در انبار مغازه‌ها بگذارند. بعضی دیگر هر شب تمام زندگی کاری‌شان را جمع می‌کنند و صبح دوباره به همین نقطه بازمی‌گردانند.

یادداشت کامل را در سایت شرق بخوانید

نوبت اول

فراخوان ارزیابی کیفی جهت برگزاری مناقصه عمومی شماره ۸۶/ج ص/۱۴۰۵ مربوط به خرید برج استادیومی ۲۴ متری درخواست شماره: ۰۵۰۰۳۵۰

شرکت ملی نفت ایران
شرکت ملی مناطق نفتخیز جنوب
شرکت بهره برداری نفت و گاز گچساران
(سهامی خاص)

شرکت بهره برداری نفت و گاز گچساران در نظر دارد فراخوان ارزیابی کیفی جهت برگزاری مناقصه عمومی (خرید برج استادیومی ۲۴ متری) به شماره (۲۰۰۵۰۹۲۶۶۰۰۰۱۷۴)را از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت برگزار نماید. کلیه مراحل برگزاری فراخوان ارزیابی از دریافت و تحویل اسناد استعلام ارزیابی کیفی تا ارسال دعوتنامه جهت سایر مراحل مناقصه، از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس www.setadiran.ir انجام خواهد شد. لازم است مناقصه گران در صورت عدم عضویت قبلی، مراحل ثبت نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در مناقصه محقق سازند. تاریخ انتشار فراخوان در سامانه ستاد در بازه زمانی تاریخ ۱۴۰۵/۰۴/۱۴الی ۱۴۰۵/۰۴/۱۶ می باشد . اطلاعات و اسناد مناقصه عمومی پس از برگزاری فرآیند ارزیابی کیفی و ارسال دعوتنامه از طریق سامانه ستاد به مناقصه گران ارسال خواهد شد.حداقل امتیاز ارزیابی کیفی ۵۵ امتیاز می باشد.
شرکت ها و موسسات دانش بنیان در مناقصات و عرضه کالاهای دانش بنیان ساخت داخل دستگاه های اجرایی حائز اولویت می باشند .
مهلت دریافت اسناد استعلام ارزیابی کیفی : روزچهار شنبه تاریخ : ۱۴۰۵/۰۴/۲۴
مهلت ارسال پاسخ استعلام ارزیابی کیفی : روز چهار شنبه تاریخ : ۱۴۰۵/۰۵/۰۷
اطلاعات تماس دستگاه مناقصه گزار : آدرس : گچساران - فلکه الله - شرکت بهره برداری نفت و گاز گچساران - تلفن : ۳۲۲۲۴۴۱۱ - ۳۱۹۲۱۱۳۰ - ۰۷۴
مرکز تماس سامانه ستاد : ۴۱۹۳۴-۰۲۱
دفتر ثبت نام : ۸۸۹۶۹۷۳۷ و ۸۵۱۹۳۷۶۸ - ۰۲۱
شناسه : ۲۲۱۶۷۲۹
۲۳۵۸

نوبت دوم

آگهی فراخوان مناقصه عمومی یک مرحله ای همزمان با ارزیابی کیفی (یکپارچه)

شرکت گاز شهرستان جنوبی

شرکت مجتمع گاز پارس جنوبی در نظر دارد خدمات مورد نیاز خود را با شرایط ذیل از طریق برگزاری تجدید مناقصهٔ عمومی یک مرحله ای همزمان با ارزیابی کیفی(یکپارچه) در سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (سامانه ستاد ایران) تامین نماید :

شماره فراخوان در سامانه ستاد ایران	۲۰۰۵۰۹۶۶۸۳۰۰۰۰۱۵
شماره مناقصه	۷۰۷۴
شرح مختصر خدمات درخواستی	انجام خدمات تهیه، و نصب هندریل، گریتینگ، پله و اسکلت فلزی پالایشگاه هفتم شرکت مجتمع گاز پارس جنوبی
مبلغ تضمین شرکت در فرایند ارجاع کار (جهت شرکت های تایید صلاحیت شده)	مبلغ تضمین شرکت در فرایند ارجاع کار به میزان ۱۰،۹۱۵،۰۲۸،۳۳۹ ریال می‌باشد.
نوع تضمین شرکت درفرایند ارجاع کار	تضمین شرکت در فرایند ارجاع کار به صورت یکی از تضامین قابل قبول وفق آیین نامه تضمین شماره ۱۲۳۴۲۰۲/ت۵۰۶۵۹ ه مورخ ۹۴/۰۹/۲۲ هیات وزیران می‌باشد.
مبلغ برآوردی مناقصه	۲۱۸،۳۰۰،۵۶۶،۷۷۰ ریال (دویست و هیجده میلیاردو سیصد میلیون و پانصدو شصت و شش هزارو هفتصدو هفتاد)ریال
آخرین مهلت دریافت اسناد ارزیابی کیفی در سامانه ستاد	۵ روز پس از درج نوبت دوم آگهی روزنامه می‌باشد.
آخرین مهلت بارگذاری و ارسال مستندات ارزیابی کیفی (رزومه) در سامانه ستاد	حداکثر ظرف مدت دو هفته پس از انقضای مهلت دریافت اسناد می‌باشد.
آخرین مهلت بارگذاری پیشنهادات مالی در سامانه ستاد و زمان گشایش پیشنهاد ها	متعاقباً به شرکت‌های تایید صلاحیت شده از طریق سامانه ستاد ایران اعلام می‌شود.
آدرس و تلفن مناقصه گزار	استان بوشهر، عسلویه، منطقهٔ ویژهٔ اقتصادی انرژی پارس، شرکت مجتمع گاز پارس جنوبی، پالایشگاه هفتم، دبیرخانه کمیسیون مناقصات تلفن: ۰۷۷-۳۱۳۱-۱۰۲۷

مناقصه گران می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر به سایت WWW.SETADIRAN.IR مراجعه و یا با شماره تلفن ۰۷۷۳۱۳۱۱۰۹ یا ۰۷۷۳۱۳۱۱۰۹۶ تماس حاصل فرمایند .
شناسه : ۲۲۱۵۷۵۵

روابط عمومی شرکت مجتمع گاز پارس جنوبی
۲۳۰۱